



فلسفہ اسلامی

استاد امینی نژاد

فهرست

۱۸.....	تصادف یا اتفاق و تکامل غیرهدفمند
۱۸.....	تصادف یا اتفاق
۱۸.....	تکامل غیر هدفمند

بسم الله الرحمن الرحيم

الحمد لله رب العالمين و صلى الله على محمد و آله الطاهرين

مروری بر جلسات قبل

خیلی خوشبختیم مجدداً در خدمت دوستان و خواهران و برادران هستیم. یادتان باشد در برنامه ای که تابستان خدمتتان داشتیم مباحثی مطرح شد. من سعی می‌کنم یک فهرستی از بحث‌های گذشته را عرض بکنم یک مقدار ذهن دوستان آماده بشود. بعد ادامه مباحث برخی از بحث‌هایی که انتخاب شده را خدمت شما ارائه بدهیم.

خوب موضوع بحث و گفتگوی ما مباحث فلسفه اسلامی بوده ما نقطه‌های مقدماتی را مطرح کردیم یاد می‌آید از آنجا مفصل‌تر راجع یک مقدار بحث‌هایی که مورد نیاز است برای ورود به فلسفه ضرورت فلسفه، کارکردهای فلسفه تاریخ فلسفه مباحث فلسفه فلسفه، نسبت فلسفه با خیلی دانش‌هایی که باید مورد توجه قرار بگیرد بحث‌هایی که شما در آن هستید، تأثیری که فلسفه آموزی در مسئله علوم انسانی می‌تواند داشته باشد، این‌ها بحث‌هایی است که من مفصل نگفتم ولی تذکرش را دادم. این‌ها بحث‌های پراهمیتی است که باید به آن توجه کرد.

باز یک نکته را مطرح کردیم فلسفه چه جور آغاز می‌شود اگر در خاطر دوستان باشد عرض کردیم که دو تا طرح معمولاً از سوی حکمای اسلامی مطرح می‌شود علامه طباطبایی هم خوب در آثارش این دو طرح را ارائه فرمودند. یکی اینکه فلسفه بانفی مطلق سفسطه آغاز بشود یعنی مثلاً همان جوری که حضرت علامه طباطبایی مطرح کردند ما بپذیریم خودمان را، خودمان را قبول بکنیم واقعیت خارج از خودمان را قبول کنیم، اینکه مامی توانیم به واقعیت خارج از خودمان ارتجا بکنیم این را قبول کنیم. بله خیلی از اشتباهات و خطاها در این مسیر پهن پیش می‌آید ما پردازیم یک دانشی بسازیم که بتوانیم واقعیت را در یابیم، خطاها را از خودمان کم کنیم. یک نوع شروع فلسفه به این سبک است. ولی یک نوع شروع دیگر فلسفه بود مفصل همان موقع یادمان است بحث کردیم و آن این است که شروع فلسفه فقط با نفی فلسفه مطلق آغاز بشود، فلسفه مطلق به این معنا است که نه خودش را بپذیرد نه خارج از خودش را بپذیرد نه دستیابی خودش را که واقعیت خارجی هیچ چیز را نپذیرد این می‌گوییم سفسطه مطلق هیچ اصل هیچ واقعیتی به هیچ نحو مورد پذیرش واقع نشود. سوفسطایی‌ها مطلق هم در زمان قدیم بودند گاهی از اوقات در گوشه و کنار احساس می‌کند آن بحث نسبت مطلق در فهم کسی قائل بشود، به همین جا منجر خواهد شد.

خوب فلسفه به معنای این است که شما اگر از سفسطه مطلق گذشتید یک اصل را دست کم قبول بکن، یک اصل را مثلاً خودت را یا شک و شبهه خودت را یا انکارهای خودت را یکیش را بگو واقعیت دارد اگر پذیرفتی یک واقعیت را به تعبیر علامه طباطبایی اصل واقعی را اصل واقعیت کار به گونه‌ها و این‌ها نداریم اصل واقعیت پذیرفتید وارد بحث فلسفی شدی و فیلسوف

می‌تواند با شما بحث بکند و شما می‌توانی بحث فلسفی داشته باشی این یک بحثی بود که عرض کردیم نسبت مباحث معرفت شناسی با فلسفه ذیل همین یک خرده توضیح دادیم، و حالا باز هم اگر بخواهیم سفره‌اش را باز کنیم یک مقدار مفصل خواهد شد.

بعد از اینکه این مقدمه را توضیح دادیم به این نکته اشاره کردیم مجموعه مباحث فلسفه را در سه حوزه کلان می‌شود تقسیم بندی کرد، یکی مباحث وجودشناسی است یکی بحث‌های در واقع مباحث الهیات بالمعنی الاخص یا خداشناسی است یکی هم بحث‌های نفس شناسی است یعنی انسان شناسی همه بحث‌های فلسفه از اول تا آخر می‌شود در این سه فراز کلان تقسیم بندی کرد. بحث‌های علم هست، تلاشم این است ان شالله جلساتی که فردا داریم همه‌اش یا بخش قابل اعتنایی متمرکز در نوع نگاه فلاسفه ما به مسئله علم و آگاهی بشود، آن‌ها را از یک جهتی زیر مجموعه همین سه سنخ از بحث‌ها است بیشتر در فضای انسان شناسی قرار می‌گیرد،

از این سه دسته مباحث ما وارد مباحث وجودشناختی و وجود فهم وجود و درک وجود و دریافت وجود شده بودیم چند تا مسئله از بحث‌های وجودشناسی رادر جلسات تابستان مورد توجه قرار داده بودیم. یک بحث راجع اشتراک معنوی وجود بود، خوب یک کمی دوستان ذهنشان دور افتاده از آن بحث‌ها اگر مروری کرده باشند ذهنشان آماده تر است، همانجا عرض کردیم بحث اشتراک معنوی وجود که به عنوان اولین بحث در مثل آثار صدر المتألهین مطرح می‌شود بحث بسیار پراهمیتی است در مباحث آتی کاملاً اثرگذار است، اشتراک معنوی وجود تأثیرات فراوانی در نوع جهان شناسی، خدا شناسی، حتی مباحث دین پژوهی دارد یعنی در بحث‌های تفصیلی هم اثر دارد، حالا فی الجمله ایشان هم برای اینکه ذهن دوستان منتقل بشود به چیزهایی که قبلاً صحبت کردیم اشتراک معنوی وجود که یک فیلسوف مد نظر قرار می‌دهد مرادش این است من به هر چیزی که روی می‌کنم، یک احساس مشترک به من دست می‌دهد

مثلاً فرض کنید اگر من این دفتر را مورد توجه قرار بدهم مبانی خاصی به من می‌دهد که اگر توجه بکنم به این میز معانی ویژه دیگر به من داده می‌شود. اگر توجه بکنم به این سنگ برداشتهای دیگر خواهم داشت. اگر توجه بکنم به این لامپی یک برداشتهای دیگر خواهم داشت. توجه بکنم به انسان، توجه بکنم به درخت همینجور متوجه ممکنات بشوم یک دریافت دارم متوجه واجب الوجود بشوم یک دریافت‌های خاص دارم اما یک دریافت است که در همه مشترک است یک دریافتی که در همه مشترک است و آن چیست آن اصل واقعیت داشتن این حسی که ما از اصل واقعیت داشتن راجع همه این‌ها پیدا می‌کنیم این همان است که فیلسوفان تحت عنوان اشتراک معنوی وجود، کلمه وجود لفظ عربی است شما بگو هستی، به حسب زبانهای مختلف آن مهم نیست منظور دریافت واحد از هر چیزی است که ما به آن توجه بکنیم، اشتراک معنوی وجود یعنی این وجود که شما می‌گویید هستی، بودن واقعیت داشتن این یک احساس مشترک بین الكل است، یعنی شما نمی‌توانید متوجه ساحتی از ساحت این عالم بشوی هر ساحتی باشد، مثلاً در درون آن متوجه ساحت خیالی بشویم، متوجه ساحت عقلی بشویم متوجه ساحت حسی بشویم متوجه اعضا و جوارحمان بشویم یک برداشت مشترک در همه این‌ها است و آن اصل واقعیت داشتن، معنوی وجود مهم است

الهیات سلبی که بعضی‌ها راه انداختند همان موقع این را یادم هست توضیح دادم الهیات سلبی که راه انداختند، مباحثی که مطرح کردند ذیل همین بحث باید حد و فصل بشود، خیلی مثلاً اگر دیده باشید همان موقع عرض کردم بعضی‌ها گفتند بله ما این احساس مشترکی که شما می‌گویید در هر چی غیر از خدا باشد داریم ولی وقتی نسبت به خدا برخورد می‌کنیم نه. دلیلش چیست این‌ها در واقع برگرفته از فضاها‌ی دینی است، احساس می‌کنند مثل لیس کمثله شیء این آن تسبیح و تنزیه صرفی که راجع خداوند متعال باید بشود، آن معنا وقتی خیلی حاد بشود حاد بشود سر از علت سلبی در می‌آورد، یعنی ما هیچ فهمی نسبت به خداوند متعال نداریم اصلاً اختلاف بین سلبی و بین حکما در همین جا است، حکما معتقد هستند شما تنزیه پروردگار را باید داشته باشید ولی اصل اشتراک معنوی را به هم نزنید اگر زدید گفتید همین احساس بودن را حتی اشتراکی ندارید حتی نمی‌توانید خدا را اثبات هم بکنید. یعنی این تعبیر هست اگر الهیات سلبی خیلی شدید بشود سر از تعطیل در می‌آورد. یعنی اگر تنزیه شدید بشود، سر از این در می‌آورد که ما هیچ معرفتی به خدا نمی‌توانیم پیدا کنیم این مساوی با انکار باریتعالی است یعنی هیچ حرفی نمی‌توانیم بزنیم، حتی اثبات هم نمی‌توانیم بکنیم.

بله وقتی فلسفه می‌گوید احساسی که از منکرات دارم از واجب به اصل بودن دارم ولی بودن‌ها بی نهایت متفاوت است آن بی نهایت شدید است آن‌ها موجودات ضعیف هستند، این‌ها فقیر هستند این‌ها وابسته هستند، آن‌ها در واقع باریتعالی وجود اسمی استقلال بی نهایت کمال بی نهایت شدید اینجوری است. اختلافشان در اصل این فضا است نه در اصل معنای وجود و برداشت اصل واقعیت. یعنی مرز بین الهیات سلبی و آنچه آقایان مطرح می‌کنند در این بحث مشخص خواهد شد.

و نکات فراوانی دیگری که من یادم هست اجمالاً عرض کردم، مثلاً نگاهی که مشاع به حکمای مشاع به وجودها دارند با توجه به همین اشتراک معنوی وجود صدرالمتألهین ردش می‌کند، من نمی‌خواهم وارد آن بشوم یک مقدار بحث را همان موقع انجام دادیم پس اولین مسئله ای که ما با هم بحث کرده بودیم راجع اشتراک معنوی وجود است، این بحث را فقط به عنوان یک تذکر خدمت شما عرض کنم، آن موقع گفتم اشتراک معنوی وجود همان معنایی که الان کردیم آرام آرام بعضی‌ها به مسئله وحدت سنخی رسیدند، بعضی‌ها به وحدت سریانی رسیدند می‌خواهند بگویند آیا این مفهوم واحدی که از برخورد با همه چیز به دست ما می‌آید آیا این حاکی از یک وحدت خارجی است در عالم واقع و خارج هم یک وحدت بیکرانی در همه ساحت‌ها حاضر است که به من چنین برداشت واحدی می‌دهد. بحث‌های فلسفی در مکتب‌های مختلف تا برسیم به عرفان این بحث اثرگذار است و از آن استفاده‌های ویژه خودش را کردند. این اولین مسئله ای بود که ما در مباحث وجودشناسی پشت سر گذاشتیم

بعد اگر یادتان باشد مباحث اصالت وجود و اعتباریت ماهیت را مطرح کردیم اینجا توضیح دادیم تأثیرات این بحث خود صدر المتألهین می‌فرماید اگر این بحث برای کسانی که در این مباحث پژوهش می‌کنند به درستی حل و فصل بشود، گردنه‌های اساسی معارف حل و فصل خواهد شد، یعنی انسان بدو فکر می‌کند تأثیر ندارد ولی وقتی شروع می‌کند وارد کار می‌شود می‌بیند جابجا دارد آثار خودش را می‌گذارد. من یادم است همان موقع فهرستی از تأثیرگذاری‌های این بحث را خدمت دوستان عرض کردیم.

بحث اصالت وجود و اعتباریت ماهیت خلاصه بخواهیم عرض کنیم برای اینکه این بحث‌ها را داشته باشیم تا ادامه مباحث را مطرح بکنیم در واقع این است که فیلسوف در این بحث می‌آید واقعیت‌های خارجی را کالبدشکافی می‌کند. این واقعیت‌های خارجی یک مسئله ای در آن‌ها وجود دارد که به من احساس بودن و واقعیت داشتن می‌دهد که الان در بحث اشتراکات معنوی هم مطرح کردیم ولی یک چیز دیگر هم دارد این زبان اشتراکی آن‌ها است، واقعیت داشتن تحقق داشتن زبان اشتراکی همه است. ولی یک چیز دیگر است. شما وقتی به اشیا توجه می‌کنید افزون بر اینکه این زبان مشترک را دارند زبان اختصاصی هم دارند. فرض کنید یکی می‌گوید من چوب هستم یکی می‌گوید من سنگ هستم یکی می‌گوید من آهن هستم یکی می‌گوید من شیء دیگر هستم این‌ها زبانهای مختلفی است، این‌ها اشتراک بین اشیا نیست، فیلسوفان معمولاً این جنبه اختصاصی اشیا را از آن به ماهیت یاد کردند، چیستی اشیا، آن هستی اشیا، این چیستی اشیا،

آن وقت این بحث در گرفته است عرض کردم مفصل، این بحث در گرفته است اگر شما یک شیء به این دو گود هستی و چیستی تقسیم کنید بنیاد این شیء را چه چیزی تشکیل داده است. یعنی آنی که این شیء را شیء کرده و او را از مرز عدم و سفسطه خارج کرده است آن چیست. آیا آن زبان اشتراکی واقعیت او را تشکیل می‌دهد یا زبان اختصاصی یک بحث مفصلی در میان آقایان در گرفته از زمان شیخ اشراق شروع شده این بحث‌ها ادامه پیدا کرده است صدر المتألهین دیدگاه ویژه ای داده و این بحث در نهایت مطابق قرائت صدرا به این سبک درآمده که آنی که بنیاد اشیا را تشکیل می‌دهد همان وجود است و ماهیت در واقع حالت وجود است. ماهیت واقعیت خارج از ذهن دارد مراد از اعتباریت ذهنی بودن نیست، ماهیت واقعیت خارجی دارد اما یک درصدی از آن متن واقع را تشکیل نمی‌دهد.

من یادم می‌آید تابستان که خدمتتان بودیم این مثال را مطرح می‌کردیم. می‌گفتیم شما اگر دقت کنید شما فرض کنید مجسمه ای از آهن را در نظر بگیرید مجسمه ای از اسب که از آهن ساخته شده است کلاً آهن است شما اگر التفات کنید نمی‌توانید بگویید همه‌اش آهن است چرا تا حتی این سطح برآمدگی او تا آخر آخر او همه آهن است، یکسره آهن است، با اینحال یک چیز دیگر واقعیت دارد هیچ درصدی از متن این مجسمه را تشکیل نداده ولی ذهنی صرف هم نیست. و آن این شکل اصل است. این شکل اصل بودن به هیچ روی آهن نیست، آهن هم به هیچ روی شکل اسب بودن نیست. چون آهن می‌تواند به شکل‌های مختلف باشد، آن شکل اسب می‌تواند با مواد مختلف ساخته بشود. پس واقعاً دو چیز متغایر هستند. با اینکه واقعاً دو چیز متغایر هستند الان که شما با مجسمه آهنی برخورد می‌کنید، شما می‌توانید بگویید سرتاسر واقعیت او آهن است. در عین اینکه این حرف را می‌زنید هیچ وقت نمی‌خواهی بگویی این شکل اسب بودن را ذهن من ساخته، واقعیت خارجی ندارد نه آن هم واقعیت خارجی دارد، با این حال شکل اسب بودن از آن جهت که شکل اسب بودن است فلز آهن به هیچ وجه در ذات شکل اسب بودن دخالت ندارد توجه کنید در ذات شکل اسب بودن دخالت ندارد با همه این احوال چرا شکل اسب بودن در خارج واقعیت دارد، می‌گوییم چون گونه این آهن است، چون گونه آهن است و آهن واقعیت دارد پس این شکل اسب واقعیت دارد. این مثال بود چون بحث وجود و ماهیت بسیار دقیق‌تر از این است، ولی مثالی هست که ذهن را نزدیک می‌کند.

در ارتباط با بحث وجود و ماهیت فیلسوف اگر از رهنی‌های آن کنار برویم فیلسوف همین‌جور می‌اندیشد یعنی حکمت صدرایی و صدر المتألهین این‌جور می‌اندیشند، آنی که بنیاد حقیقت اشیا را تشکیل داده آن وجود است. بله این وجود به گونه‌هایی هست، این گونه‌ها صرفاً حقایقی ذهن ساخته نیستند، هنر کار در همین جا است چون ما نیاز داریم بفهمیم واقعیت‌هایی که ورای فاعل شناسا واقعیت دارند ولی هیچ درصدی شما یک زمختی بخواهید برای آن لحاظ کنید بگویید بخشی از واقعی که ظاهراً طرد عدم می‌کند این است نمی‌توانید برای آن قائل بشوید، یعنی واقعاً در باب اسما و صفات باریتعالی ما همین مسئله را داریم یعنی اینجا این بحث مطرح می‌شود ولی تا آنجا می‌رود،

در بحث اسما باریتعالی شما این بحث فرض کنید در کلام اگر بحث را دیده باشید می‌گویید باریتعالی بسیط محض است، مرکب نیست اگر مرکب باشد منجر می‌شود که محتاج به چی بشود اجزا بشود دیگر با وجوب وجود سازگاری ندارد نمی‌دانم این بحث را دیدید یا نه، یک بحث بسیار سخت این است که چه جوری این همه اسما و صفات را دارد. چون اسما و صفات علم قدرت، حیات رحمت و هزاران صفت دیگر خوب این‌ها بخواهند همه در ذات باریتعالی باشند این موجب چی می‌شود تكثر می‌شود اگر موجب تكثر بشود این صاحب اجزا می‌شود اگر صاحب اجزا شد این کل وابسته است در تحققش به اجزا، پس آنی که واقعاً واجب الوجود است اجزا است، این موجب تعدد واجب‌ها می‌شود، یعنی انواع مشکلات الهیتی به وجود می‌آید.

این بحث باعث شده که شما اگر در طول تاریخ متکلمین نگاه کنید شنیدید این بحث را یا نه اشاعره در بحث صفات باریتعالی چی می‌گویند می‌گویند صفات باریتعالی زائد بر ذات است یعنی ذات را بسیط بسیط لحاظ بکنیم در خارج از ذات پروردگار صفاتی وجود دارد خارج از ذات و این‌ها صفات حصر است چه دردی داشتند اشاعره این حرف را می‌زدند می‌دانید راههای بطلانش خیلی واضح است ولی چرا این کار می‌کردند به دلیل اینکه احساس می‌کردند اگر صفات برود در ذات موجب چی می‌شود صفت، صفت و تجزیه ذات می‌شود.

بعد می‌آید معتزله، معتزله چه بحثی را مطرح می‌کردند معتزله در بحث صفات باریتعالی با همین مشکل روبرو بودند اگر بگویند صفات در ذات می‌رود این چه اتفاقی می‌افتد تكثر و تجزیه اگر بگویند خارج از ذات است مثل اشاعره آن وقت مشکلات اشاعره دچار چون اشاعره وقتی این حرف می‌زند یعنی این صفات خارج از ذات باشد این‌ها باید ازلی باشند یعنی قائل به چند موجود ازلی باید بشود یکی ذات باریتعالی یکی این صفات که معروف شده به قدمای ثمانیه اگر شنیده باشید که هفت تا اسم اصلی را مطرح می‌کردند بعد خود ذات ذات ازلی این هم ازلی می‌شد هشت تا هشت خدایی این طعنی بود که دیگران به اشاعره می‌زدند. افزون بر اینکه ذات باریتعالی برای اینکه کار عالمانه انجام بدهد دیگر هیچ خارج از ذاتش محتاج می‌شد هیچ کدام با فهمی که ما از واجب الوجود داریم سازگار نبود.

خوب این‌ها آمدند چکار کردند معتزله گفتند اصلاً ذات باری تعالی صفات ندارد یک نظریه ای دادند به نام نیابت، نیابت یعنی اینکه این ذات این صفات را ندارد ولی کار این صفات را انجام می‌دهد یعنی از یکجتهی کار عالمانه انجام می‌دهد به هر صورت علم داشته باشی کار عالمانه انجام می‌دهد می‌خواستند صفت علم ببرند در آن نمی‌توانستند می‌خواستند بیاورند بیرون مشکلات اشاعره بود. گفتند چی گفتند قول به نیابت این ذات خالی از صفات است. ولی باین حال کار کسی را انجام می‌دهد که این صفات را دارد و می‌دانید اگر این بحث را دیده باشید کلام شیعی از همان اول به برکت فرمایش ائمه معصومین علیهم السلام نظریه‌شان این شد باری تعالی صفات دارد ولی این صفات عین ذات است.

و جالب است که فلاسفه اسلامی از زمان مشاع که شروع کردند همین بیان را مطرح می‌کردند، یعنی صفات عین ذات است. یعنی همیشه یک ابهام باقی می‌ماند اگر کلام را تعقیب کردید حتی در تفسیرهایی که الان در کتاب‌های کلامی از عینیت می‌آید اگر خوب دقت کنید چیزی غیر از نظریه معتزله در نمی‌آید. یعنی نمی‌توانند توضیح بدهند چه طور این کثرات عین ذات می‌شود. آن مشکل اصلی که اشاعره بآن روبرو بودند معتزله بآن روبرو بودند وقتی می‌آید در کلام شیعی و بعد عده ای از فلاسفه عرض کردم گروه‌های فلسفی که آمدند همین بحث را می‌کردند به لحاظ تبیین و داشتن یک ادبیات رسا دچار فقر بودند این چه جور می‌شود این کثرات کثرات یعنی چی، یعنی علم، علم غیر از قدرت است، قدرت غیر از رحمت است رحمت غیر از صفات دیگری است که مثل حیات است و این‌ها غیر از ذات است که پایه است. چه جور می‌شود که این‌ها عین آن یکی بشود، بدون اینکه هیچ تکثری در آن متن حاصل بشود.

وقتی این بحث‌ها مطرح شد وقتی صدر المتألهین وقتی مسئله وجود و ماهیت را تبیین کرد یک ادبیات خیلی فاخر و عالی و تقریباً آسان فهمی اتفاق، آسان فهم به لحاظ سطح کار که آنجا خیلی عمیق است، والا خود فهم این معنا یک ادبیات فاخر اینگونه ای پیش آمد که قشنگ این مطلب را توضیح توانستند بدهند، بگویند تمام این صفات در این ذات معنا دارد بدون اینکه این ذات در ساحت ذات موجب تکثر بشود، مثل وجود و ماهیت، وجود و ماهیت به شدت با همدیگر عینیت دارند. شما می‌دانید آن مثال در نظر بگیریید مجسمه آهنی و عکس تصویر اسب، چقدر ارتباط دارند. شما نمی‌توانید به لحاظ فیزیکی بیابید جداسازی کنی، به لحاظ فیزیک، به لحاظ شیمی جداسازی کنی، چون تا آن سطح آخر کار آهن برآمده است. این یک ادبیات خیلی غنی درست کرد برای اینکه این توضیح داده بشود صفات چه جوری عین ذات باری تعالی است بدون اینکه افزایشی برای ذات باشد بدون اینکه تکثری پیش بیاید بدون اینکه شکنی پیش بیاید بدون اینکه مشکلی فراهم بشود می‌خواهم بگویم این بحثی که اینجا مطرح است در خیلی از مباحث به درد می‌خورد،

یا مثلاً یکی از بحث‌هایی که آقایان مطرح می‌کنند در فضای عرفانی وقتی این بحث مطرح می‌شود مثلاً اغلب اگر شنیده باشید وقتی از عرفان می‌شنویم یک وجود است در کل نظام هستی اغلب این سؤال به وجود می‌آید پس این کثرات چیست، پس خلق چیست نمی‌دانم در این فضا وارد شدید، اکثر ایراداتی که به عرفان می‌گیرند از همین ناحیه است یا منجر می‌شود به همه خدایی یا هیچ و پوج بودن کثرات خلق امثال این‌ها. حالا من قبول دارم خیلی از قرائت‌های عرفانی دچار همین اشکالات است

ولی آن قرائتی که در واقع مثل صدر المتألهین و دیگر بزرگان ما پذیرفتند و نمی‌خواهم بگویم صحیح است از این منظر با توجه به بحثی که در ارتباط با وجود و ماهیت و نوع واقعیت داشتن ماهیت در بیرون بدون اینکه درصدی از متن واقع را فرا بگیرد خیلی کمک کرد به فهم دیدگاه عرفانی در دیدگاه عرفانی همه کثرات واقعیت دارند، مغایر با متن وجود هم هست ولی هیچ درصدی از واقعیت تشکیل نمی‌دهد. یعنی یک کار بزرگی در واقع در حوزه معارف با بحث اصاله وجود و اعتباریت ماهیت درگرفته عرض کردم تفصیل بیشتر آن مراحل که به اثبات منجر می‌شدیم از چه روشی استفاده می‌کردیم این‌ها را در جلسات تابستان مطرح کرد، یکی از بحث‌هایی که پشت سر گذاشتیم همین بحث بود.

مسئله سومی که در وجودشناسی در تابستان با هم بحث کردیم بحث تشکیک در وجود بود. راجع اینکه فیلسوفان چه انگیزه‌هایی از این بحث داشتند ما همانجا بحث کردیم راجع فوائد و نتایج این بحث ما در تابستان سراسر تابستان مسائلی مطرح کردیم تاریخچه بحث را گفتیم این بحث از کجا شروع شد، ریشه‌های منطقی آن چی بود بعد مشاع چه جور می‌اندیشید، حکمت اشراق چه جور می‌اندیشید بعد در صدر آمده چه جوری شده عرفا در این بحث چه جور اندیشه می‌کنند، اینجور ادبیات می‌نویسند، آنجا این بحث را مطرح کردند.

اگر الان بخواهیم یک تصویر مختصری از نظام تشکیک در وجود بخواهیم مطرح بکنیم، از نظر صدر المتألهین اگر نظام هستی را بر اساس فضای تشکیکی بخواهیم توضیح بدهیم به مثابه یک مخروط باید در نظر بگیریم به مثابه یک مخروط باید در نظر بگیریم من همان موقع یادام است برای اینکه توضیح بهتری در این قسمت داده باشیم باید دو تا مخروط معکوس هم لحاظ بکنیم من این را توضیح خواهم داد چه جوری است. قبل از اینکه این توضیح دو تا مخروط را عرض بکنم از بحث تشکیک هم خارج بشویم، باز اگر یادتان باشد همانجا بحث مثال نور که آقایان حکما مطرح کردند ارائه کردیم که شما مسئله نور وقتی مورد توجه قرار می‌دهید می‌بینید یک نور به تدریج رو به ضعف می‌رود یک نور واحد یک پارچه هست، یکدست است مثلاً از منبع نور شروع می‌کند آنجا خیلی شدید است، بعد یواش یواش ضعیف ضعیف تر می‌شود مثالی که محقق سبزواری می‌زند مثال خوبی است مثلاً می‌گوید نور آفتاب می‌خورد به ماه، نور ماه می‌خورد شب روی زمین، روی زمین فرض کنید روی آب از آب باز در هر انعکاسی نور می‌شود ضعیف تر ضعیف تر تا جایی که دیگر نور محو می‌شود دیگر می‌شود تاریکی این مثال خوبی بود که در ارتباط با نظام تشکیکی است.

صدر المتألهین می‌فرماید مشابه چنین چیزی پیکره نظام هستی را تشکیل داده یعنی شما یک منبع وجود دارید، که این منبع وجود به تدریج رو به ضعف می‌رود البته در بحث‌های علیت باید این مشخص بشود. از بس ذهن ما با فضاهای مادی سروکار دارد، با فضاهای اجسام مادی و امثال این‌ها آشنا است ما بیشتر این فرایند به نحو تجافی می‌فهمیم یعنی وقتی فرض کنید می‌گوییم یک خاکی تبدیل به گیاه شد می‌گوییم از خاک کم شده این را می‌گوییم تجافی، این چرخه طبیعت از منظر فیلسوفان علیت نیست، این چرخه طبیعت حالت اعدادی دارد این‌ها علیت نیست، این‌ها در واقع خالی شدن یک مرحله و شکل‌گیری مرحله جدید است.

در فرایند علیت یک بحث مهمی که وجود دارد این است که علت بدون اینکه هیچی از آن کم بشود باید چیز دیگری شکل بدهد. مبانی فلسفی دارد براهینی که این معنا را اقتضا می‌کند. از باب تمثیل مثل آنچه در خود ما است. مثلاً الان شما اگر یک ظرفی را خوانده باشید و یک بحث علمی برای شما حل و فصل شده باشد یا با اندیشه و تفکر به یک مطلبی رسیده باشید وقتی این مطلب را می‌آید عرضه می‌کنید به دیگران که حالا به لحاظ مباحث نفس شناسی یعنی از ساحت عقلی می‌آید به ساحت خیالی بعد چندین مرحله طی می‌کند به شکل الفاظ و نوشتار و این‌ها در می‌آید و برای دیگران عرضه می‌شود. شما وقتی مطلب آن ساحت مغز این اندیشه که در شما هست وقتی می‌آید بر اساس او چیزهای دیگر آیا از او چیزی کم می‌شود هیچی از او کم نمی‌شود. یعنی فرایند علیت چیزی مشابه این است. فرایند علیت مثل چرخه طبیعت نیست، تجافی در آن وجود داشته باشد آن مبدأ وجود را که لحاظ کردید وقتی تراوش وجودی دارد بدون آنکه چیزی از آن کم چیزی از آن کم بشود. این حقیقت علیت یک چنین جایگاهی است که حالا برخی از بحث‌ها را بحث علیت را یک خرده رسیدگی کرده بودیم در ادامه بحث خواهیم کرد، یک خرده از این طرف باید ادامه بدهیم.

صدرا می‌گوید آن منبع اصلی و بعد نقطه نازل‌تر، ضعیف‌تر، ضعیف‌تر، اینقدر تا می‌رسد به جایی که ضعیف‌تر از او ما را وارد عدم می‌کند یعنی هیچی محض می‌کند می‌گوید نظام هستی پیکره نظام هستی یک چنین فضایی دارد، پیکره نظام هستی یک وجود است این کلمه را نگاه کنید یک وجود واحد سریانی است یعنی تکه تکه نیست، ما الان به لحاظ برخورد متعارف فکر می‌کنیم این میز از ما جداست، ما از میز جداسیم، هوا غیر از ماست، درست است. ولی وقتی شما اندیشه اشتراک معنوی را اشتراک معنوی وجود اصالت وجود آن مقدمات را طی کرده باشید خوب اگر تأمل کنید متوجه می‌شوید یک حقیقت واحد سرتاسر هستی را فرا گرفته، این‌ها گونه‌های بروز آن هستی است،

صدر المتألهین چه جور توضیح می‌دهد، آن رتبه اعلی اعلی وجود که منبع است آن واجب الوجود است، باید اثباتش کنیم بحث اثبات نیست در جای خودش باید مطرح بشود در فضای خودش باید اثبات بشود. آن منبع وجود رتبه اعلی است ولی وقتی شکن می‌خورد شکن می‌خورد اینجا موجودات را شکل می‌دهد. به حسب ادبیات خودشان مثلاً بحث عقل اول یا در ادبیات دینی روح اعظم مثلاً دقت کرده باشید در روایات مثلاً رسول الله در روایات می‌فرمایند اول ما خلق الله العقل باز یک روایت دارند اول ما خلق الله نوری، توجه کردید. بحث خیلی مهمی استفاده می‌شود، یعنی اولین این است که آن موجود بسیار خیلی شباهت شدید به حضرت حق دارد، خیلی شباهت فرقی این است که این معلول است آن علت است، این واجب است و مستقل است و این خیلی فاصله زیاد است آن چیزی که در فکر کنیم زیارت رجیبه باشد لا فرق بینک و بینهم الا انهم عبادک، خیلی این متن مهمی است که هیچ فرقی بین توی خدا و بین معصومین علیهم السلام نیست مگر اینکه یک فرق بسیار بزرگی است جمله ببینید دو پهلوی است از یک جا می‌گوید هیچ فرقی نیست خیلی بالا می‌برد، یک دفعه می‌گوید الا اینکه چی هستند این‌ها عباد تو هستند یک طرف می‌رود پایین یعنی حقیقت انسان کامل یک چنین حقیقت است لذا حقیقت انسان کامل در قرآن

چی معرفی شده خلیفه الله، خلیفه الله همه چیز در آن وجود دارد اولاً خلیفه خدا است خیلی دارایی دارد ثانیاً خلیفه است، یعنی هر چه دارد به خاطر خداوند متعال دارد، کار ندارم این فضا را نگاه کنید یک

پس آن مبانی به ما نشان می دهد یک تعبیری داشتید خلأ وجودی ما نداریم، یک روایت داریم خیلی زیبا، فرجه ما در واقع نداریم یک شکاف نداریم، یعنی مملو مملو است بله این مملو مملو بنابر نکته ای که صدر المتألهین در نظام تشکیکی توضیح می دهد نقطه اعلائی آن، مرحله اعلائی آن که بی نهایت کمال است منبع تراوش وجود است آن در رأس قرار دارد بعد ضعیف تر، همینجور مراتب می آید عوالم عقل را درست می کند عوالم مثال را درست می کند، عوالم ماده را درست می کند موجودات مادی شکل می گیرد اینقدر رو به ضعف ضعف فرض کنید بحث می کنند مثل زمان مثل حرکت این ها موجودات فوق العاده ضعیف هستند. زمان و حرکت را نگاه کنید اصلاً قرار ندارد ثبات ندارد این حاکی از شدت ضعف وجودی آن ها است تا می رسد به ادبیات فلسفی به ماده نخستین، ماده نخستین از منظر ادبیات فلسفی متفاوت است معمولاً آنچه ما در مباحث فیزیک و شیمی و این ها ماده حساب می کنیم از منظر فلاسفه ما ماده ثانیه است،

در مرحله یک چیز ریشه ای تر ما اینجا داریم ما معمولاً جسم را ماده حساب می کنیم آن را تجزیه می کنیم تحلیل می کنیم باز می کنیم فلاسفه یک چیز پایه ای تر از جسم قائل هستند که آن یک بحث مفصلی می خواهد از نظر فلسفی که تثبیت بشود هم تصورشان چیست هم استدلالشان بر این قسمت چیست که آن چیز پایی تر را می گویند صرف قابلیت یعنی هیچ گونه صورتی ندارد فقط قابلیت شدن است، و این واقعیت دارد در خارج، در عالم واقعیت دارد، خوب از نظر فلسفی دیگر این آخر خط ضعف وجود است یعنی دیگر بعد از آن ما این معنا را هیچ واقعیت نداریم، می شود عدم عدم هم در ذهن خودمان فکر می کنیم جای خالی است جای خالی نداریم در نظام هستی، روی این فکر کنید مثلاً می گوییم بعدش عدم است ذهن چی می سازد فکر می کنیم یک جای خلأیی خالی خالی عدم هیچی این واقعیت ندارد.

برگردید روی این نکته خیلی فکر کنید اینکه نظام واقع باید مملو باشد پر باشد ما خالی نداریم. از منظر فلسفی مسئله به این شکل است. برگردیم به آن فضای مخروط، مخروط مانند صدرا می گوید اگر بخواهید این نظام تشکیکی را تصویر بکنید به لحاظ وحدت و کثرت، توجه کنید یک مخروطی بکشید که شدت و ضعف را نشان بدهد، باید مخروطتان برعکس باشد یعنی کثرتها چی می شود افزایش، اگر بخواهید مخروطی بکشید که شدت و ضعف را نشان بدهد، باید مخروطتان برعکس باشد یعنی قاعده مخروط بالا باشد که شدیدترین مرحله است. ضعیف ترین وجود کجاست همین عالم ماده و ته آن ماده نخستین که عرض کردیم، یعنی اگر بخواهی شدت و ضعف را نشان بدهی باید مخروطتان برعکس بشود الان ما از ماده که هستیم ضعیف ترین مرحله وجود است پس چقدر خوب اگر دقت کرده باشید بحث های در ادبیات ما از این بحث ها چقدر مطرح شده فرض کنید چون عالم ماده که ضعیف ترین مرحله وجود است وقتی شما می بینید حسن آن زیبایی آن، لذا آن اینجوری است شما اگر مراتب بالاتر هستی بروید چه خبر خواهد بود. خیلی این بحث ها را پیاده کردند خیلی این بحث ها را مطرح کردند حتی راجع فرض کنید دردهایش، اگر اینجا که مسئله عذاب و دردش اینجوری است هر چه نظام بالاتر برود چه جوری می شود وقتی روایتی

داریم که آتش جهنم چقدر تعبیر استعاری قشنگی است. آتش جهنم را هفتاد بار شستند شد آتش دنیا این کلمه ما در ساحت حوزه معارف وقتی برخورد می‌کنیم، تا می‌گوییم شستن یعنی یک آب آوردند ریختند روی سرش این حاکی از آن تلزل است آتش جهنم را هفتاد بار شستند شد آتش دنیا، این می‌خواهد نشان بدهد این بحث در واقع انا انزلنا، انزلنا تنزیل که در آیات قرآن است.

خوب ما مثلاً وقتی راجع باران در آیات قرآن می‌آید که ما باران را فرستادیم فکر می‌کنید باران فرستادید در واقع این نزولی که مطرح است یعنی از آسمان بیاید زمین درست است. ولی آیات قرآن که انزلنا و این‌ها را فقط راجع باران به کار نبرده انزلنا الحديد مسائل از عوالم بالا آمد به پایین فرض کنید آهن در آسمان‌ها بود از آنجا آوردیم پایین؟ می‌دانید در فضای بیکران که در نظر بگیرید بالا و پایین معنا ندارد. در یک فضا وقتی به لحاظ فضا در نظر بگیرید اینجا که هستیم می‌گوییم آن بالا این پایین ولی در یک فضا قرار می‌گیرد انزلنا بعد انزلنا در ارتباط با حدیث فقط این نیست. ما من شیء الا عندنا خزائنه و ما ننزله الا بقدر معلوم حقیقت خلقت این است در فضای دیگر که مطرح می‌شودگاهی اوقات این تعبیر است که این جز محوری‌ترین مباحث هستی‌شناسی قرآن است. این آیه شریفه، ان من شیء الا عندنا خزائنه یعنی خزائن چقدر نقطه دارد معمولاً در خزائن متکثرات را جمع می‌کنند و درش را می‌بندند توجه کردید خزینه‌ها اینجوری است خزانه دار می‌گوید ما من شیء الا عندنا هیچ چیز نیست مگر اینکه در نزد ما خزائنش هست یعنی همه حقایق اول به نحو جمعی پیش ما هست و ما ننزله الا بقدر بحث انزال، بحث تنزیل، بحث نزول، بحث فرو فرستادن بحث در مراحل از قوت به طرف ضعف گراییدن و امثال این‌ها، پس این می‌شود نگاهی که صدر المتألهین به فضای هستی از منظر نظام تشکیکی وجود پیاده می‌کند من یادم است یادداشت‌ها داریم چند مرحله طی می‌کردیم تا این معنا را ثابت کنیم.

یک بحث راجع نتایج آن بود که در همان جلسات مطرح کردیم، مثلاً فرض کنید بحث وحدت کثرت چیزهایی از این دست و آن قاعده کل الاشياء و ليس منها بحث مهمی است در این فضا قابل فهم است نظام مثلاً بحث وحدت و کثرت اینجا قابل فهم است و چیزهایی از این دست که مطرح کردیم.

مسئله بعدی که ما وارد آن شده بودیم بحث علیت بود. از بحث علیت مجموعاً آنچه در نظر داشتیم خدمت شما عرض کنم پنج شش بحث است، بخشی را در همان تابستان مطرح کردیم یکیش اگر یادتان باشد معنای علیت چیست چند سطح تحلیل وجود دارد این معنای علیت آن روح معنای علیت بحث توقف است یعنی یک چیزی وابسته به چیز دیگر باشد این روح یعنی هر تحلیلی الان تعریف‌های مختلفی از علیت داده می‌شود روح اصلی این است همان موقع یادم است من این‌ها را می‌گویم ممکن است این جمله به گوشتان خورده باشد.

مثلاً می‌گویند عرفان علیت را قبول ندارد، درست است در حالیکه آن این‌ها علیت روح معنا را قبول دارند تحلیل فلسفی را قبول ندارند تحلیل کلامی را قبول ندارند اختلاف در تحلیل این مسئله است اکثر این بحث‌ها مثلاً خود قانون علیت جز

بدیهیات است توجه کردید، ولی شما تحلیلش بکنم بین چقدر دشوار می شود چقدر سخت می شود. مباحث می دانید به همین شکل است همین دیدن ما راحت شما را می بینیم شما راحت ما را می بینید تحلیل بکن دیدن را، یک دنیا حرف پشت سرش است. مسئله دیدن تازه همین بخشهای مادی که ما بحث می کنیم چقدر بحث وجود دارد راجع دیدن، تازه می دانید باز آنچه که گفته می شود فرض کنید انعکاس نورها و چشم و بخشهای مختلف چشم و سلسله اعصاب و مغز هی به جای می رسیم می گوئیم خداحافظ شما چیزی نمی فهمیم واقعاً این رویت کجا اتفاق می افتد، چیز مهمی است. من شما را می بینم در کجا دارد محقق می شود، در چه ساحتی دارد محقق می شود. خیلی چیز جالبی است که آقایان حکما در مسئله تجرد نفس از آن استفاده کردند. من خیلی کوشیدم دوستانی که در مباحث ادراک شناسی و این ها کار می کنند این فضا چه جوری

یک بحثی این ها مطرح می کنند حکمای ما به نام اتباع کبیر در صغیرم مثلاً ما اینجا ایستادیم داریم این ساختمان محیط بر ما با همین وضعیت می بینیم، این در کجا دارد اتفاق می افتد. توجه کردید بحث های جالبی در اینجا می خواهم بگویم نگاه کنید در فضای مادی که ما بحث می کنیم، یک چیزی می گوئیم قطعش می کنیم تحلیل حقیقت رویت اتفاق نمی افتد در عین اینکه خیلی ساده و روشن است برای همه ما واضح و روشن است ولی تحلیلش سخت است بسیاری از مفاهمی اینجوری است مثل علیت، علت وقتی شما وارد می شوید خیلی واضح است روشن است سطح توقف اگر چیزی نباشد و محقق بشود قطعاً نیاز به علت دارد اگر یک چیزی به لحاظ ذاتی از سنخ یعنی موجودیت عین ذاتش نباشد تراوش وجودی عین ذاتش نباشد قطعاً وابسته به چیزی است، این ها واضح است. اصل مسئله توقف واضح است ولیکن وقتی می خواهید تحلیل کنید به انواع تحلیل ها بر می خورید

تابستان یادم است دو تا تحلیل مطرح کردیم یک تحلیل برداشت عمومی که متکلمین اینجور فکر می کنند تمام اندیشمندان در دنیا اینجور فکر می کنند یعنی در فضای علت یادم است این نکته را عرض کردم اگر یک چیزی نباشد نباشد محقق بشود، می گویند این که نبود نبود محقق شد این نمی تواند محقق شدن آن به حسب خودش باشد، چون اگر به حسب خودش باشد باید از قبل هم موجود شده باشد معلوم می شود از عامل بیرونی عمل می کند. پس آن عامل بیرون می شود علت این که محقق شد می شود در واقع معلول و این توقف را می گوئیم علت این وابستگی را می گوئیم علت این برداشت همگانی است. می گوئیم چرا ما امروز اینجا هستیم چون دیروز از شهرستان ها حرکت کردیم آمدیم اینجا و چیزهای دیگر است در این گروه شرکت کردیم مسائلی وجود دارد دانشجو شدیم دانشجو نمی شدیم نمی آمدیم اینجا و و شد به اینجا. هی احاله می کنیم به چیزهایی که تا این اتفاق را محقق بکنند. معمولاً ما این ها را علت حوادث بعدی می گیریم یعنی اشیا را، اشیایی که در زمان گذشته واقع می شد علت در فلسفه این ها قشنگ توضیح داده شد که مسئله اش به چه شکل است. این برداشت عمومی

یک برداشت عمیق تر وجود دارد مال حکمای مشاع است، هم در فلسفه های قدیم موجود بوده هم بعداً آقایان فلاسفه که در حوزه اسلام آمدند این ها را مطرح کردند و آن این بوده شما اگر به ذات یک شئی توجه کردید و دیدید ذات شئی نه گره ضروری با موجود بودن خورده نه گره ضروری با معدوم بودن خورده هیچ علی السویه است به لحاظ ذاتش، مثلاً شما ذات

چوب، ذات چوب گره ضروری با موجود بودن نخورده می‌تواند موجود باشد می‌تواند نباشد. یعنی نسبتش به متحقق بودن و متحقق نبودن چی است یکسان است. اگر اینجوری است پس معلوم می‌شود چنین چیزی اگر موجود بود، به اقتضای ذاتی خودش نیست، به اقتضای عاملی است بیرونی، یعنی علیت را اینجور توضیح می‌دهند و نتیجه‌ای که تحلیل قبلی داشت این‌ها را گفتم، مثلاً آن تحلیل قبلی اگر یک حقیقت ازلی باشد دیگر نمی‌تواند بگوید این معلول است یکی از شاخص‌ترین نتایج آن این است، در نگاه‌های عرفی معمولی، نگاه اندیشمندان امروز فرق ندارد همه جا کلام هم همینجور می‌اندیشد ولی یک چیزی باشد همیشه باشد، علیت کجا، نباشد نباشد یک دفعه بشود، ولی فیلسوف اینجور نمی‌اندیشد، می‌گوید همان چیزی که شما می‌گویید همیشه بوده و الان هست به ذاتش توجه نکنم و بعد ببینم می‌توانست موجود باشد می‌توانست موجود نباشد. یعنی ضرورت وجود در ذاتش نهفته نیست، اگر چنین چیزی باشد این هم باز معلول است وابسته است

چقدر تأثیر مهمی دارد، خیلی تأثیر اساسی و مهمی دارد مثلاً هم در جهان شناسی اثر دارد هم در مباحث خداشناسی اثر دارد. ببینید همین نگاه چقدر فرق ایجاد کرده مثلاً این جلوتر عرض خواهم کرد، در نگاه‌های متعارف ما وقتی دنبال خدا می‌گردیم کجا دنبال خدا می‌گردیم، دنبال خدا می‌گردیم در امتداد زمان می‌گوییم این که این‌ها به وجود آورده آن که آن‌ها به وجود آورده، می‌رویم می‌رویم قبلش چه خبر بوده می‌رویم تا انفجار بزرگ آنجا، یک چیزی می‌توانیم پیدا بکنیم توجه کردید. اینجور نگاه می‌کنیم، این دلیلش همین اندیشه علیت است، یعنی مثلاً اگر به این اندیشمند بگویید یک چیز مثلاً از همان فرض کنید در امتداد زمان از همانجا بوده تا الان، می‌گوید نباید دنبال علتش بگردیم ولی نگاه فلسفیش این است نگاه فلسفی این است من به ذات این شیء توجه می‌کنم ذات این شیء گره ضروری با وجود نخورده، چرا موجود است حالا می‌خواهد موقت موجود باشد یا ازلی موجود باشد، فرقی ندارد این مثل اینکه ما در از جانب استقبال بنابر داده‌های دینی می‌گوییم تا ابد هستیم، خوب آیا اینکه ما تا ابد هستیم این با معلولیت تنافی دارد.

فلاسفه می‌گویند معلولیت مسئله زمان در آن دخالت ندارد. بله اگر یک چیزی نباشد بعد بود بشود این علامت خوبی است بفهمیم این وجود گره ذاتی با آن نخورده ولی اصل مسئله بر می‌گردد به اینکه آیا وجود چیزی است که عین ذات اوست و از ذات او می‌جوشد این جوری است اگر این جوری باشد یک داستان دارد، ولی اگر اینجوری نباشد این وابسته است، یعنی متوقف است یعنی فرایند علیت و مسئله توقف در آن اتفاق افتاده، یعنی تحلیل خیلی فرق کرده است.

تا رسیدیم به سطح سوم از تحلیل که مال صدر المتألهین بوده که بحث وجود فقری را ایشان مطرح می‌کرده. وجود فقری یعنی شما مسئله علیت را در نفس همین وجودهای ضعیف، ایشان بر اساس نظام تشکیکی که توضیح دادیم ایشان می‌گوید این وجودهای ضعیف به دلیل ضعف ذاتی وابستگی دارند، وابستگی بکجا می‌آورد تحلیل می‌کند در نفس وجودش نه در حوزه ماهیتش، در بحث قبلی ذات ماهوی ندارد ذات وجودی آن لحاظ می‌کند من تفاسیر را عرض کنم ولی ثمراتش تا حدود زیادی همگام با آن نکته‌ای که قبلاً عرض کردیم اگر یک چیزی ازلی باشد صدرا می‌گوید اشکال ندارد اگر ضعیف باشد وابسته است

به یک غنی، وابسته است به یک شدید، وابسته است به یک قوی، و همین وابستگی فرایند علیت است. فرایند علیت چیزی غیر از وابستگی نیست، چیزی غیر از تعلق نیست.

یکی اینکه فرض کنید ما که در نقطه ذاتمان، قرار داریم خیلی چیزها وابسته ما هست، در فلسفه ما بحث نفس شناسی بدن ما وابسته به نفس ما است خیال ما اگر این را قبول نمی‌کنیم یا برای ما سخت است مثلاً اندیشه‌هایی که می‌کنیم تخیلاتی که می‌کنیم وابسته به ذات ماست. همین فرایند علیت است. مثلاً اگر این بحث را شنیده باشید بحث علم ذات به ذات یعنی ما همیشه به خودمان آگاهیم هیچ لحظه‌ای از خودمان غافل نمی‌شویم، موقعی که می‌خواهیم به خود آگاه هستیم موقعی که داریم غرق در تماشای یک فیلم هستیم باز به خود آگاه هستیم این خودآگاهی این خودآگاهی متفرع بر نفس ما است این تصور دائمی است تا ما هستیم این هم همراه ما هست. با این حال می‌گوییم این خودآگاهی معلول ما است وابسته ما است معلول به معنای اعم همان توقف متوقف بر ما است. ما این تحلیل‌ها را در بحث تابستان و نتایجی که این‌ها داشته مؤلفه‌ها، تمام این‌ها را خدمت دوستان عرض کرده بودیم

یک مسئله دیگری یک بحث دیگری که در علیت گفته بودیم مسئله دیگری که در علیت گفته بودیم تقسیمات علت بود. در بحث تقسیمات علت یک نکته‌ای تذکر دادیم یعنی کسانی که در این فضاها می‌خواهند وارد بشوند و بیاندیشند این‌ها مهم است حالا کسی نمی‌خواهد در این فضا بیاندیشد داستانش فرق می‌کند. ما الان متأسفانه در کل پیکره علوم دچار یک فقر فلسفی شدیم به لحاظ تاریخی روشن است چرا اینجوری شده، یعنی ما پس زدیم مباحث عقلی و فلسفی و الان دچار فقر عجیب فلسفی هستیم. مثلاً نگاه علیت که مطرح می‌شود که الان محل بحث ما است، هیچ تفکیکی بین حوزه‌های مختلف علت نمی‌کنیم. کان همه را در یک سطح لحاظ می‌کنیم می‌گوییم این‌ها علت این است، مثلاً می‌گوییم آمدن ما در این کلاس چند تا علت داریم بیست سی چیز می‌شمریم می‌گوییم این‌ها علتش بوده، می‌گوییم فرق نمی‌گذاریم یعنی سهم هر یک از این‌ها را برای حضور در این کلاس ما تفکیک نمی‌کنیم سهم بندی نمی‌کنیم در فلسفه بحث تقسیمات علت که مطرح شد می‌خواهد همین کار را بکنند،

مثلاً ما این‌ها را مطرح کردیم فرض کنید علت قریبه علت بعیده، علت ناقصه علت تامه یا تقسیم مشهوری که راجع علت است علت یا مادی است یا صوری است یا فاعلی است یا غایی است، نگاه کنید همین مثال که شهید مطهری هم مطرح می‌کند مثال سطحی است، فرض کنید یک نجاری می‌آید یک میزی می‌سازد اگر نجار می‌آید میزی را می‌سازد اینجا چهار تا علت در کار است علت مادی می‌خواهد که چیست چوب است و میخ است و امثال این‌ها، علت صوری می‌خواهد که چی است صورت که آن فرض کنید نجار باید آن را لحاظ بکند این صورت و ساختار این میز می‌شود علت صوری

اگر اینجا خیلی فرض کنید چوب ریخته باشد نوپان ریخته باشد، ولی این صورت را به خودش نگیرد آیا این میز درست می‌شود نمی‌شود پس هم علت مادی می‌خواهد هم علت صوری، یک علت فاعلی می‌خواهد فاعلی چیست نجار، یعنی نجار

باید بیاید این ماده و صورت را به همدیگر بیامیزد و چنین چیزی را شکل بدهد، این می شود علت فاعلی یک علت غایی است، علت غایی چیست انگیزه ای که نجار را وادار می کند به اینکه این کار را انجام بدهد. انگیزه اش چیست، انگیزه اش این است که میز بسازد من و شما استفاده بکنیم بفروش پول در بیاورد و چیزهایی از این دست، راجع علت غایی می گویند علت غایی در واقع فاعلیت فاعل بر عهده او است جمله حکمیانه می رسیم به علت غایی می خواهیم توضیح بدهیم

جمله حکمیانه خیلی مهم است، علت غایی در واقع علت فاعلی فاعلیت فاعل است، درست است فاعل می خواهد فعالیت بکند خود این فعالیت که می خواهد بکند این یک موتور محرکه می خواهد یک چیزی می خواهد این را به کار بیاندازد چه چیزی این را به کار می اندازد علت غایی یعنی انگیزه، انگیزه می آید این کار را، مثلاً می خواستم برگردید به مثال خودمان، شما که در این کلاس حاضر شدید علت مادی می خواهد، علت صوری می خواهد علت فاعلی می خواهد علت غایی، علت فاعلی من و شما هستیم ماده اش فرض کنید این در و ساختمان و خود پیکرهای ما و مجموعه چیزهای دیگر، صورت چیست این از همین ترکیب ویژه ای که اینجا شکل گرفته، فاعل چیست ما هستیم غایت چیست علت غایی چیست انگیزه ای که ما را از کجاها کشاند تا اینجا، انگیزه ممکن است مختلف باشد. توجه کردید یکی این مثلاً فرض کنید انگیزه اش این است که به تولید علوم انسانی آرام آرام برسد. یکی ممکن است انگیزه اش این باشد بد نیست بعد از مدتی قم بیاییم و زیارت حضرت معصومه و جمکران بد نیست، تنوعی برای ما حاصل می شود اگر این انگیزه ها نبود این نبود آن نبود شما تکان نمی خوردید، هر کاری که انجام می گیرید علت غایی علت ماضی علت صوری البته این چهار علت در جایی که عالم موجودات مادی باشد. اگر موجودات ماورایی باشد ماده و صورت نمی خواهد مگر اینکه ماده و صورت به معنای اعم از آن بگیرید آنجا فاعل و غایت است، علت فاعلی و علت غایی است. الان این ها مهم است. مخصوصاً شما بروید من یک تقسیم مطرح می کنم

بحث تقسیم علت حقیقی به علت اعدادی یک تقسیم فوق العاده مهم فلسفی که متأسفانه الان بالکل از آن غفلت کردند الان بالکل از آن غافل هستند علت حقیقی و علت اعدادی یا علت غیر حقیقی بستر ساز فرایند علت ببینید علت حقیقی آن است که هویت وجودی معلول به او وابسته است، توجه کردید، این می شود علت حقیقی ولی علت اعدادی چیست، علت اعدادی کلمه اعداد را نگاه کنید اعداد یعنی بستر ساز یعنی شرایط را فراهم می کند برای اینکه فرایند علت محقق بشود، نه اینکه خودش در تراوش وجودی معلول نقش داشته باشد، آن چهار علتی که گفتیم همه علت حقیقی هستند علت مادی صوری فاعلی و غایی یعنی شما این ها در اصل شکل گیری ماده باید باشد، صورت باید باشد، نجار باید باشد چی باید باشد انگیزه هم باید باشد، هیچ کدام اگر این ها نباشند این تحقق وجودی این وابسته به او است. اما خیلی چیزها علت اعدادی است یعنی توقف وجودی معلول به او نیست مثال بزنم،

همین صحبت هایی که انجام می دهیم علت حقیقی این صحبت ها چیست با تسامح به اینکه علت حقیقی بر می گردد آن ها را کار نداریم علت حقیقی چیست من هستم من اگر به آن متوقف بشوم این صحبت ها صحبت های دیگر مطرح می شود، این صحبت ها دیگر مطرح نخواهد شد. من سؤال می کنم اگر شما نبودید من اینجا صحبت می کردم قطعاً صحبت نمی کردم

مگر اینکه مشکلی در مغزم ایجاد شده باشد بنشینم بگویم بیکار هستیم بی جهت صحبت کنم دست کم باید دوربینی باشد فیلمبرداری بکند برای کسانی بخواهد پخش بشود، اگر شما اینجا نمی‌بودید این صحبت صورت نمی‌گرفت اگر من نبودم این صحبت اینجا صورت نمی‌گرفت ولی آیا نحو تأثیرگذاری هر دو یک اندازه است یک جوری است خیلی فرق می‌کند. حضور شما بستر ساز فرایند علت است، ولی وجود من فرایند علت حقیقی را دارد انجام می‌دهد تا این صحبت‌ها پیاده بشود، خیلی این‌ها فرق می‌کند شما همین مثال را بیاورید در ده‌ها جای دیگر پیاده بکنید این‌ها را می‌گوییم علل اعدادی بستر ساز،

یکی از مهم‌ترین در واقع تفاوت‌هایی که بین این دو نوع علت وجود دارد این است که در علت اعدادی محض دیگر وجود علت برای بقای معلول لازم نیست، مثال بزنم برای اینکه فرض کنید درس‌های دانشگاه شما شروع بشود نباید سه روز بگذرد مثلاً فرض می‌کنیم یا یک هفته بگذرد این گذشت سه روز جز علل اعدادی تحقق ورود شما به دانشگاه و شروع درس‌ها است اما لازم نیست همین‌ها همین حقیقت موقعی که می‌خواهد درس‌ها شروع بشود برقرار هم باشد، حتماً باید بگذرد مثال دیگر بزنم.

فرض کنید که ما در ارتباط با بسیاری از این چرخه‌های طبیعی که داریم مطالعه می‌کنیم ما نیاز به مجموعه‌ای از خاک و امثال این‌ها داریم برای اینکه این حقیقت شکل بگیرد، ولی وقتی یک حقیقت شکل گرفت باز همان خاک‌ها باید باشد نه، از بین هم برود مشکلی برای این به وجود نمی‌آورد آن خاک‌هایی که مقدمه برای شکل‌گیری این شده است علل اعدادی بقایش با بقای معلول ضرورت ندارد، ولی علت‌های حقیقی اینجوری نیستند همین بحث را داشته باشید، فیلسوف آرام آرام ما را به جایی می‌کشاند که ما متوجه می‌شویم نجار علت فاعل حقیقی این میز نیست، آن یک مثال تسامحی است، بنا علت حقیقی ساختمان و بنا نیست، چرا به دلیل اینکه نجار و بنا از بین می‌روند ولی این میز و ساختمان می‌ماند. علت حقیقی این‌ها یک چیز دیگر است. علت حقیقی آن است که وجود او وابسته و توقف بر آن دارد. و لذا نمی‌تواند از بین برود، باید تا زمانی که معلول است آن باشد. مثل چی می‌ماند مثل این صحبت‌های ما مثال اگر بخواهیم بزنیم این مشکل ایجاد کرد متکلمین در نسبت خداوند و خلق را مثل نسبت بنا و بنا می‌گیرند، تصحیح کردند خداوند که این جهان را خلق کرد، حالا می‌خواهد تشریف ببرد ببرد دیگر خلق شده مشکلی در این قسمت نیست، همان بحث خدای ساعت ساز و این‌ها یک ساعتی ساخته کوکی هم هسته ما به خدایی نیازی نداریم

صدر المتألهین می‌گوید نگاه کلامی به ارتباط خلق و حق یک چنین نگاهی است. پس از آن اگر می‌خواهید مثال بزنید دست کم این مثال‌ها را بزن. یعنی صحبت من و من توجه کردید مثل کتابت نه صحبت من و من یعنی دائماً این صحبت وابسته به من است. همه فعل‌های ما نه آثار ما ایشان این را بحث نکرده، ما این آثار را اغلب اشتباه می‌گیریم فعل ما نیستند فعل ما حقیقت جدای از ما نیست نمی‌تواند یک لحظه از ما جدا باشد، حالا نسبت حقیقی در این فرایندها شکل می‌گیرد، که حالا توضیحاتش را عرض خواهم کرد، پس یکی از تقسیمات مهم که در حوزه در واقع فلسفه راجع مسئله علت انجام می‌شود بحث

تفکیک میان علت حقیقی از علت اعدادی است با توضیحاتی که در این قسمت فی الجمله دادیم و مباحث مطرح می‌شود. تا اینجا بحث‌هایی بود که ما در جلسات پیش خدمتتان بودیم این‌ها را مطرح کردیم این‌ها آماده بشود برای ادامه بحث‌ها،

تصادف یا اتفاق و تکامل غیر هدفمند

من در بحث علیت چند تا بحث دیگر در نظر گرفتم خدمت شما عرض کنم یک بحث توجه به مسئله نظریه تصادف اتفاق و بحث تکامل غیر هدفمند است، این مستقیماً به مباحث علیت ارتباط دارد. توجه کردید، ببینید من یک مقدمه اول بگیرم بعد یواش یواش وارد بحث بشوم،

تصادف یا اتفاق

تقریرها یک کم متفاوت است، بحث تصادف، بحث ذرات را مطرح می‌کنند و تصادفاتی که می‌تواند در یک امتداد زمانی میلیاردها سال اتفاق بیافتد و بعد می‌تواند اشکال مختلفی شکل بگیرد و مجموعه در واقع مجموعه شکل گرفته‌های مختلفی که نمی‌توانست ادامه بقا بدهد آن‌ها از بین رفته یواش یواش زمان هم ما که فرض کنید از جیبمان خرج نمی‌شود بگوییم میلیاردها سال به توان میلیاردها سال توجه کردید این‌ها با هم برخورد می‌کنند به این شکل در واقع شکل گرفته و یک مقداری باقی می‌ماند ممکن است این هم از بین برود و بعد این ذرات با هم تصادف می‌کنند و هکذا همین‌جور ادامه دارد،

تکامل غیر هدفمند

حالا این فضا گاهی اوقات به شکل تکامل مطرح می‌شود. یعنی ذره ذره یک چیزی اول اتفاق می‌افتد، بعد یک مرحله بعدی که کامل‌تر از مرحله قبلی است، بعد مرحله بعدی البته می‌تواند این مراحل طی می‌شود مثلاً یک مرحله ای که شکل گرفته باز خراب بشود ممکن است میلیاردها به توان میلیاردها بار این مسیر تا اینجا پیموده بشود یک دفعه احتمال دارد مرحله بعدی اتفاق بیافتد، باز هم همین‌جا بگو میلیاردها به توان میلیاردها احتمال اینجا وجود دارد ممکن است باز بگردد به نقطه اول بیشتر می‌شود به نحو تزییدی چند برابر می‌شود.

بحث تکامل به نحو کلی به دو شکل قابل تبیین است یکی تکامل هدفمند است، یک بحث تکامل هدفمند همان بحث علت غایی مطرح می‌شود، یعنی یک غایت ویژه مدنظر است دارد به آن می‌رود ببینید یک وقت تکامل تکامل هدفمند است، یک وقت تکامل تکامل غیر هدفمند است همین تفسیری که تازه کردیم تکامل تکامل غیر هدفمند است، تکامل هدفمند اگر قابل اثبات باشد، از منظر فلسفی و از منظر داده‌های دینی خوب مشکلی بر نمی‌خورد. اگر دوستان مثلاً آدرسی داشته باشند تفسیر المیزان جلد دو صفحه سیصد آنجا همین بحث مسئله اصل تنازع بقا انتخاب طبیعی بقای نوع برتر همه این‌ها را مطرح کرده اگر به شکل هدفمند پیش می‌رود مشکلی ندارد هم به لحاظ فلسفی و عقلی مشکلی ندارد هم به لحاظ دینی ما دچار

آسیب و مشکلی نخواهیم شد یعنی همه چیز سر جای خودش است اگر اثبات بشود ما می‌گوییم از تک سلولی شروع می‌شود از کجا کجا تا به تک سلولی و این مسیر ادامه دارد تا به انسان می‌رسد

بعضی احساس می‌کنند که این مشکل ایجاد می‌کند همه این آقایان گفتند بحث‌هایی صدر المتألهین دارد من وقتی بارها مطرح می‌کنم این شده نظریه تکامل داروین شده، نه چون هدفمند لحاظ می‌شود هیچ مشکلی با مبانی عقلی حکمی دینی پیدا نخواهد کرد، چون بحث هدفمندی در آن لحاظ شده، آنی که ما در واقع می‌بینیم با مبانی عقلی سازگار نیست که الان می‌خواهیم یک خرده توضیح بدهیم با مباحث عقلی که در مبحث علیت است سازگار نیست تکامل غیر هدفمند است، یعنی تحولات در این عالم هدفی ندارد، الان اینجوری شده ممکن بود می‌توانست صدها جور دیگر بشود، ولی الان اینجوری شده، چرا صدها بگوییم بحث‌هایی که مطرح کردیم میلیاردها الان اینجوری شده بعدها ممکن است هزارها و میلیاردها صورت دیگر پیدا بکند این را ما می‌گوییم تکامل غیر هدفمند، تکامل غیر هدفمند

در ارتباط با مسئله تکامل غیر هدفمند ما دو جور بحث در ارتباط با آن داریم این را باید توجه کنیم متأسفانه در بسیاری از فضاهای علمی ما خصوصاً در بحث‌های علم تجربی ما حتی برای دانش آموزان برای دبیرستانی‌ها، برای فضاهای دانشگاهی برای فضاهای مختلف این مسئله وقتی سامان داده می‌شود این احساس صورت می‌گیرد این ابداً با مبانی دینی و این‌ها سازگاری ندارد احساس نیازی به یک موجود دیگری که باید این‌ها را سامان بدهد نیست. توضیحات و تبیین‌هایی در این قسمت می‌شود و افراد را به اینجا می‌رساند تا متأسفانه بحث انتخاب طبیعی از نظر فلسفی این‌ها جز حرفهای بسیار سست است، انتخاب طبیعی اگر به معنای تکامل هدفمند است این قابل قبول است این لفظ را می‌آوریم ولی هیچ فرقی با نظریه اتفاق و تصادف ندارد همان است. کلمه انتخاب طبیعی، می‌توانست اینجوری بشود شانس آوردیم اینجوری شده باینجا رسیدیم در یک فضای دو طرفه شانس آوردیم اینجوری شده در این فضا آمده بسیاری از مستندهایی که ساخته می‌شود با همین فرهنگ القا می‌شود، بسیاری از نوشتجات کتاب‌ها بحث‌هایی که مطرح می‌شود با همین فضا است، بله این معنا ما می‌خواهیم بگوییم با اصول عقلی، حکمی، با مبانی دینی سازگاری ندارد و از نظر عقلی و حکمی هم نادرست است.

برای اینکه ما به مسئله تکامل غیر هدفمند در واقع رسیدگی کنیم دو فضا را می‌توانیم مطرح کنیم یک فضا را من اسمش را گذاشتم در واقع برداشت عقل بدیهی فطری، یک برداشت را گذاشتیم عقل فلسفی منان شا الله به لحاظ عقل فلسفی هم بحث را پیگیری خواهیم کرد چند تا نکته این مسئله را خواهیم گفت و دوستان به نتیجه خواهند رسید در این فضا منتها اول خوب است ما راه نخست را طی کنیم یعنی از عقل فطری بدیهی استفاده کنیم، عقل فطری بدیهی را من یک تذکر بدهم خیلی نمی‌شود بحث را باز کرد مثلاً وقتی می‌گوییم اجتماع نقیضین محال است برداشت هویت نفسی ما از این اصل چیست، می‌گوییم روشن‌تر از این مسئله دیگر وجود ندارد، یعنی نمی‌شود یک چیز در عین این که هست نباشد، در عین اینکه نیست نباشد، در عین اینکه نیست باشد. این می‌دانید پایه همه معارف است اگر کسی زیر آب این را بزند دیگر هیچ چیزی برایش باقی نمی‌ماند

یعنی به فلسفه مطلق کشیده می شود توجه کردید یعنی با فرض اینکه یک چیزی هست دیگر نمی تواند با فرضی که هست نباشد. و برعکس این این را می گویند استحاله اجتماع نقیضین و ارتفاع نقیضین بحثی که مطرح می کنند همین است

یا مثال الكل اعظم من جزئه، یعنی کل بزرگتر از جز است بحث نمی خواهد این را می گویند جزاولیه ها استدلالش چیست این خیلی واضح است این ها تحلیلی است یعنی شما کل را در نظر بگیرید، اجزای تشکیل دهنده خیلی واضح است کل اعظم از جز است، این را مطرح کرده بودند یک کسی گفت که من اشکال این را درآوردم که شما می گوئیم الكل اعظم من جزء یعنی کل بزرگتر از جزء است شما التفات نکردید، شما یک تانکی در نظر بگیرید که این تانک لوله اش برود تا کره ماه آن وقت کل دیگر اعظم از جز نیست، جزئش خیلی بزرگ است، اینجور اشتباهات بعضی اوقات اتفاق می افتد، توجه کنیم الكل اعظم امکان ندارد یک چیز بدیهی و واضح است این را می گویند جز چیست اولیات است، بالاخره کل بزرگتر از اجزایش است و لویک جزئش خیلی بزرگتر باشد از کل نمی تواند بزرگتر بشود شما یک مجموعه ای داشته باشید دو جزئی که یک جزء آن حجمش خیلی وسیع باشد یک جزء دیگر خیلی کوچک باشد می توانید بگویید اینجا دیگر مسئله برعکس شده، اینجا نمی توانیم بگوئیم کل بزرگتر از جز اینجا باید بگوئیم جز بزرگتر خیلی واضح است. این جز بدیهیات است.

***؟؟؟

*در منطق دیگر اگر این واضح نباشد دیگر هیچ چیز نمی تواند واضح باشد نمی توانید به منطق ارسطویی یا غیر ارسطویی اگر این معنا نداشته باشد نمی توانیم بگوئیم منطق ارسطویی یا غیر ارسطویی دیگر نمی توانیم بگوئیم من مبدایک منطق جدیدم، منطق جدید چیست می تواند باشد می تواند همان لحظه که هست نباشد، در منطق جدیدی که می خواهید ارائه بدهیم همان لحظه که درست است همان لحظه می تواند غلط هم باشد و همان لحظه که غلط باشد می تواند درست باشد، حرف نزیم بهتر است هیچ چیز را خراب نمی کند. در چنین فضایی دیگر نمی شود حرفی را مطرح کرد چون این پایه است.

حالا ما یک بار می گوئیم این مسئله تکامل غیر هدفمند را می خواهیم با عقل بدیهی فطری مورد بررسی قرار بدهیم. یک بحثی که این ها مطرح می کنند تحت این عنوان ببینید اگر یک وقتی یک نظم ثابت من این بحث را خوب توجه داشته باشید ما نمی خواهیم از قانون احتمالات استفاده کنیم خیلی از راه قانون ریاضی و احتمالات می خواستند پی بگیرند من کار به آن ها ندارم. این در واقع ارائه که می شود این به چه سبکی است فرض کنید صرافت فطری و همان بداهتی که اصل اجتماع نقیضین را قبول می کنیم همین را قبول می کنیم خوب منطقهای دیگر دیگران چون گفتند ما فکر می کنیم احتمالاً یک چیزهای مهمی آنجا وجود داشته باشد چون آن ها هواپیما ساختند موشک ساختند چیزهای دیگر ساختند این حرف هم زدند معلوم می شود یک چیزی هست. ما خودمان بفهمیم مسئله چیست، با همین صرافت و بداهتی که وجود دارد با همان شروع کنید به کار ببینید چه احساسی در این مسئله پیدا می کنید بعد بنشینید راجع آن فکر کنید

اگر یک وقتی نظم‌ی ساده باشد، عقل فکری بدیهی هیچ مسئله‌ای نمی‌بیند این تصادفاً شکل گرفته باشد. من معمولاً چند باری که مطرح می‌کنیم در کتاب‌هایی که می‌گویم این مثال رامی زخم می‌گویم شما فرض کنید یک قله بزرگی هست در این قله جنگل وجود دارد ارتفاعات هست بعد رودخانه از وسط این جنگل می‌آید تا می‌رسد به این پایین دست‌ها به دشت‌ها و اینها می‌رسد اتفاقاً فرض کنید یک سیلی آمد درخت‌ها را قطع کرد و کار نداریم خیلی حساس نمی‌شویم، در بین راه شاخه‌هایش شکست و مرتب و مرتب ته‌اش مرتب کرد و منظم کرد، برخورد می‌کرد به این طرف و آن طرف، آمده آمده یک دفعه این چوب همینجور بر اساس موجی که سیل به آن خورد یک دفعه بدون هیچ چیزی دو طرف مانعی بود برخورد کرد و گیر کرد این تبدیل شد به پل کوچک که وقتی آب یک خرده پایین نشست دیدیم چیز خوبی فراهم شده می‌توانیم از این طرف برویم آن طرف. اینجا عقل هیچ حساسیت به خرج نمی‌دهد چطور می‌شود می‌توانست همینجوری شکل بگیرد.

اتفاقاً چند روز گذشت مثل زمان ما نبود که باران نیاید یک باران تندی آمد و سیل بعدی آمد همینجور یک چوب دیگری شکست و چوب‌های زیادی رفتند باز یک چوب اینجوری شده، چوب‌های زیادی از زیرش رد شدند یک چوب قشنگ تراشیده شده اول و آخر و وسطش این هم افتاد بغلش گیر کرد باز هم عقل خیلی حساس نمی‌شود می‌گوید خوب شده چکار کنیم ما استفاده می‌کنیم از این طرف می‌دهیم به آن طرف، بهتر می‌رویم اتفاقاً بحث باز یک سیل سوم آمد همینجور داستان این‌ها را تراشید و رفت یک چوب تراشید رفت کنار سومی باز ما بیشتر خوشحال شدیم ولی هنوز ذهن حساسیتی بخواهد پیدا نکند نیست. این شکل هیچ مشکلی ندارد.

ولی اگر بخواهد کسی اینجوری داستان بگوید و این سیل‌ها که وقت برای ما محدود نیست، میلیاردها سالوقت هم زیاد داریم، میلیاردها سال به توان میلیاردها سال همین لحاظ را داشته باشید، سیل هم که یکی دو تا نیست میلیاردها سیل به توان میلیاردها سیل مشکل ندارد، این‌ها که داشتند می‌آمدند و آن سیل‌هایی که اول آمده این‌ها سنگ‌ها را از بالا می‌آورد این سنگ‌ها را قشنگ تراشیده تراشیده اولی این انداخته این طرف بعدی آمده انداخته بغلش بغلش فرض کنید تا ارتفاع یک متری آمده بالا بعد سیل‌های بعدی آمده همینجوری روبرویش این سنگ اول گذاشت دومی سومی همینجور آمد بالا و بعد سیل‌ها که بالاخره کم نیستند سیل‌های بعدی آمدی چوب‌ها یکی دو سه تا چهار تا تمام شد، نه بالاخره این سیل‌ها که می‌آید این چوب‌ها می‌آید این الیافش که جدا می‌شود یواش یواش می‌خورد به هم تبدیل می‌شود به یک طناب مثلاً، آن وقت در کنارش که می‌آمد یک دفعه یک چوب نازک‌تری را از طرف پرت کرد این طرف این طرف هم درخت بود آن طرف درخت بود افتاد این دو تا سریع طناب‌هایی که درست شد این دو تا را به هم بست دفعه بعد که سیل دیگری آمد همه ما ساحت عقل فطری بدیهی را نگاه کنید آن رامی خواهیم اساس کنم این می‌گوید شوخی نکن توجه کردید، بعد یکی دیگر می‌آید اینجا می‌ایستد و بعد این همه چوب‌ها که ریخته شده این‌ها اسراف می‌شود، به تعدادی کوچک‌تر این بغلش دسته بشود این‌ها را به هم پیوند زدیم می‌گوییم شوخی نکن این نشدنی است امکان‌پذیر نیست می‌خواهم از این فضا استفاده کنم ببینید این معنا را داشته باشید

الان این ساختمان فرض کنید چهار طبقه است، شما اینجا باید بگوییم خداوکیلی قسم به ابوالفضل عباس خداوکیلی شما بگو مصالح این ساختمان کار ندارم مصالح از کجا آمده فرض کنید همه مصالح این پایین ریخته شده باشد میلیاردها سال به توان میلیاردها سال شما بگویید این کار ندارم نیروی حرکت از کجا می‌آید این هی با همدیگر برخورد نکنند. حتماً تصور این می‌خواهم از عقل بدیهی فطری استفاده کنم. تصور کسی می‌تواند بکند که یک ساختمان ده طبقه یا پانزده طبقه سقوط کند یک سازمان ده طبقه شکل بگیرد، طبقاتش اینجور اتاق‌هایش اینجور شیشه پنجره در لوله کشی‌ها، این انواع سیم کشی‌ها همه را فرض کنید اینجا ریخته باشیم، بگوییم زمان که موقت میلیاردها سال به توان میلیاردها سال عزم فطری بدیهی ما به هیچ روی این احتمال را نمی‌دهد، حالا بیایید شما در فضا

من یک وقتی یک جایی بودم یکی از دوستان دانشجوی ما گفت پیش یک درخت خرما بودیم درخت خرما دقت کرده باشید جوان‌تر است خیلی زیبا است مثل چیزهایی که می‌آید بالا کنار دست مثل گونی‌های کنفی هست قشنگ گفتم نگاه کن این طبیعی است گفتم بحث ما همین است بحث من این است چه جور ممکن است یک ساختمانی شکل بگیرد بله ما ساختمان را دیدیم آدم‌ها ساختند منظورم ذهن‌ها را متوجه این نکته می‌کنم یک ساختمانی شکل گرفته به نام ساختمان بدن انسان که دو سه هزار سال بشر دارد راجع آن فکر می‌کند توجه کردید بشر راجع این ساختمان کار به ابعاد رویی و بحث‌هایی که فرض کنید در قرآن آمده قل روح من امر ربی و ما اوتینم من علم الا قليلا کار به آن‌ها ندارم، این ساختمان بدن که دو سه هزار سال دارد فکر می‌شود

من بارها که به اینجا می‌رسم این مثال را می‌زنم ما یک محله ای داریم لوله کشی آب شده هر وقت پایین محله آب می‌برند بالا قطع می‌شود هر وقت بالای محله یک اتفاقی می‌افتد پایین دچار مشکل می‌شود یعنی یک سیستم لوله کشی صورت گرفته با هزار تامل، بدن انسان را نگاه کنید و تصاویری که در بیمارستان‌ها می‌کشند یک استخوان بندی مثل شاسی ماشین دیده باشید شاسی که هیچ دستگاهی روی آن نصب نشده بعد وزن کجا باشد شکم اینجوری باشد، دنده‌های ما همینجور ادامه پیدا می‌کرد به چه شکل بود نخاع چه جوری حفظش کرده اگر استخوان یکسره باشد چه مشکلاتی آمده تخدیش کرد و بعد مفاصل این هم ارتباط محکم هم قابلیت انعطاف و حساس‌ترین چیز را از وسطش گذرانده آورده بالا، همه این چیزها که آدم می‌فهمد چشم را که باید دیده بان باشد آورده بالای بالای کف پا قرار نداده، و و چیزهای دیگر، بعد سیستم لوله کشی آن پمپاژ آن سیستم مخابراتی کف دست چقدر حساسیت، همینجور حساسیت در معده ما بود، خوب ما گرفتار بودیم شب و روز آرام و قرار نداشتیم و بعد هزاران هزار چیز دیگر

وقتی شما این را نگاه می‌کنید عقل بدیهی فطری می‌گوید امکان ندارد چنین ساختمانی به زمان میلیاردها سال به توان آن بحث قوانین ما این قوانین که درست می‌کنیم، ما می‌گوییم این قانون بوده آن قانون بوده این قوانینی که درست می‌کنیم من یک نکاتی زدم گفتم این قوانین ما می‌دانید چی می‌ماند شما ساختمان دانشگاه باقر العلوم که داشت درست می‌شد اگر از اول تا آخرش فیلمبرداری می‌کردند آدم‌ها می‌آیند ماشین‌ها می‌آیند توجه کردید، بنا می‌آید مهندس می‌آید، این کارها را می‌کند همه را

فیلمبرداری کنند و بعد آدم‌هایش را چکار کنند در آن فیلم حذفش کنند، پامال بشود برود می‌گوید این‌ها چی می‌گویند یقیناً قانون اینجا هست قانون جذب آجر آجر را مگر عمق قوانین را می‌فهمیم چیست این قوانین که الان داریم قانون جاذبه زمین، هویت بنیادین این قانون چیست واقعاً، واقعاً سر در نمی‌آوریم این‌ها چیست مثل این می‌ماند، می‌گوییم بله قانون بعد یک کس دیگر می‌گوید شما اشتباه کردید قانون ملاط لایه آجر رفتن بعد یک آجر دیگر آمدن شما چرا به این قانون توجه نکردید این یک قانون است فکر نکنیم یک قوانین دارند این فضا، قوانین را مواظب باشید بطن این قوانین چه حقیقتی نهفته شده، آنی که شما به نحو عقل فطری بدیهی با آن برخورد دارید آن چیست این بحثی که مطرح کردیم در نظم‌های ساده مطرح نمی‌شود نظم از یک مرز که بالا رفت،

یک تعبیری امام صادق علیه السلام دارد در توحید مفضل اگر دیده باشید یک کتاب زیبایی است مفضل بن عمر آمده از حضرت مباحث توحیدی خواسته حضرت فرموده من می‌گویم شما بنویسید یک کتاب زیادی درآمده نمی‌دانم دیدید یا برخورد کردید، آن مفضل با دریه‌ها بحث کرده ناراحت شده بود، نتوانست جواب بدهد آمد پیش امام صادق گفت این‌ها را انجام بده، یکی از چیزهایی که امام صادق آنجا به کار می‌برد اینکه جالب است امام صادق این بحث می‌گوید به یونانی‌ها می‌گوید یونانی‌ها به دنیا می‌گویند قسموس، قسموس یعنی زینت یعنی بحث نظام عالم بحث ضرورت گذشته، به بحث زیبایی و به بحث شکوه رسیده من وقتی گاهی بهار می‌شود شما بعضی گل‌ها را تماشا کنید مثل اینکه در فضای رؤیایی بحث ضرورت نیست مثل شکوه دارد خودش را نشان می‌دهد یک حقیقت باشکوه، بحث ضرورت هم بود باز همین مسئله بود ولی از مرز فرض کنید ضرورت به این فضاها کشیده شده این معنا عقل فطری بدیهی همان برخوردی که راجع الكل اعظم من جزئه بزرگ در واقع کل بزرگ‌تر از جزء است همان برخوردی که نفس ما پیدا می‌کند همان برخورد واقعاً اینجا هست، حالا این را می‌رسیم تا برسیم به نگاه حکمی و فلسفی که نگاه حکمی و فلسفی نظم‌های ساده هم امکان ندارد صورت بگیرد که ان شا الله عرض خواهم کرد والسلام علیکم ورحمه الله وبرکاته